

## چهره واقعی علی اکبر ناطق جمشیدی معروف به ناطق نوری

ابوالحسن بنی صدر



علی اکبر نوری جمشیدی معروف به علی اکبر ناطق نوری با نامهای مستعار - مصطفی بیگدلی، منوچهر موسوی و محقق تهرانی - متولد ۱۳۲۲ - در روستای اوزکلاغ نور است.

این روحانی بسیار دغلكار و ریاكار است او در زندگی نامه خود بارها و بارها از این نمونه ها عملیات صادقانه به عنوان زرنگی های خاص خود نام برده است.

وی در زندگی بسیار مایه دار و سرمایه دار است و یکی از عوامل اصلی عتیقه بازی و فروش عتیقه است که در این کار بسیار معروف است. در ایران چند نفر به کار عتیقه مشغولند که مهمترین آنها یکی آقای ناطق نوری است و یکی دیگر یاسر هاشمی پسر نفر اول دغلكاری، هاشمی رفسنجانی. البته او (یاسر) علاوه بر کار قاچاق عتیقه که يك شب نیز به همین دلیل در مرز بازرگان زندان بوده است سلطان پنییر ایران نیز هست و علاوه بر آن در کار قاچاق دختران بیگناه به کشورهای عربی نیز یدی طولاً دارد.

ناطق نوری در حال حاضر علاوه بر اینکه مشاور رهبر در مسائل سیاسی است و مسئولیت از حفاظت وی را نیز بر عهده دارد. این روحانی دغل قویترین عضو شورای هماهنگی نیروهای انقلاب است که با کمک باهنر و لاریجانی و مجتبی خامنه ای و میرحجازی سیاست گردان نیروهای آبادگران می باشند. آنها در جریان دادن لیست انتخاباتی آبادگران بر این نکات تکیه کرده بودند که:

۱ - کاندیداهای معرفی شده باید حتی المقدور روحانی نباشند.

۲ - جوان باشند.

۳ - ناشناخته باشند.

ولی حتما گوش به فرمان باشند. (سخنرانی ناطق نوری در کنگره مؤتلفه) این نیروی سیاسی کار و فریبکار به همراه گروه های مؤتلفه- جامعه اسلامی مهندسين- جبهه پیروان خط امام و رهبری به دنبال رئیس کردن باهنر در مجلس آینده بودند و در مقابل گروه های ایثارگران - روحانیت مبارز - مدرسین حوزه علمیه قم به ریاست مهدوی کنی به دنبال رئیس شدن يك روحانی در مجلس شدند و در عمل، پدر عروس «رهبر»، حداد عادل رئیس شد.

### اوضاع زندگی و خانوادگی و مبارزاتی ناطق نوری:

ناطق در مورد پدر و وضعیت خانوادگی خود می گوید: مرحوم پدرم ابوالقاسم، روحانی و سرشناس و اهل منبر بود. قدرت نطق ایشان بسیار قوی بود و به حق ناطق بود و ایشان به هر مجلسی که وارد می شد حضار می گفتند ناطق آمد و چون اهل نور هستیم گفته می شد ناطق نوری آمد... و دیگر فامیلی اصلی ما که نوری جمشیدی بود به کار نرفت. مادرم مرحوم زهرا شاه حسینی بود اما به لحاظ اینکه در خانه پدرم شناسنامه گرفته بود، شهرت او هم در شناسنامه ناطق نوری بود. (خاطرات حجت الاسلام ناطق نوری ص ۲۳)

وی علت وصل شدن خود به روحانیت را تأثیر مدرس خویش بر خود می دانست. آنهم از نوع عجیب و آخوندی آن. وی می گوید: ... مدرس به طلبه ها می گفت: «معنا ندارد شما هنگامی که به حمام می روید، صابون بزنید. شما سرباز امام زمان (ع) هستید و اگر بدنتان به صابون عادت کند، به هنگام گرفتاری به دست

دشمن و یا نبرد در صحنه جنگ نمی توانید سختی ها را تحمل کنید. باید با گل سرشوی خودتان را بشویید!» و یا اینکه می گفت «نباید برای خواب از لحاف و تشک استفاده کرد چون به هنگام رویارویی با دشمن دیگر این وسایل پیدا نمی شود.» و یا مثلاً می گفت «یک گردو را نصف کنید، نصفش را ظهر با نان بخورید و نصفش را شب» (همان، ص ۲۶)

اما آیا شما، «روحانی مبارز و عزیز»، آقای ناطق نوری، شاگرد مبارز مدرس میرز خود، آیا شما هم همین کار را می کنید و واقعاً این شکم جلو آمده شما از غصه است یا از خوردنی های بی دریغ و پی در پی شما در بیلاقات شمال؟

ناطق در مورد خود می گوید: من در کوچه (حمام چال) رشد و نمو پیدا کردم... برای اینکه در خانه شیطنت نکم مادرم مرا در سن پنج سالگی یا شش سالگی به کفاش سر کوچه سپرد... کار من این بود: میخ هائی که به قالب چوب می زدند. بعد از یکی- دو روز باید در می آوردند لذا من مأمور صاف کردن این میخ ها بودم... گاهی اوقات من هم کلك می زدم و میخ ها را زیر میز می ریختم. (همان، ص ۳۱)

می گویند تخم مرغ دزد آخرش شتر دزد می شود. علی اکبر کوچک از ۵-۶ سالگی کلك را یاد گرفته بود و به همین دلیل بعد از حدود ۶۰ سال چنان دروغ می گوید و فریبکاری می کند که انگار نه انگار آخوند است و مسئول معنویات مردم!

در سال ۱۳۳۷، درس زیبایی طلبگی را همراه با عبدالحسین معزی (که اکنون با بیت رهبری همکاری می کند و زمانی مسئول بیت رهبری در افغانستان بود) را در پشت بام مسجد حاج عزیز الله شروع کرد! ایشان سال ۱۳۳۹-۴۰ جهت ادامه تحصیل به مدرسه حجتیه قم رفت (در سن ۱۸ سالگی) و می گوید: یکی از دوستان همیشگی من در این مدرسه حجت الاسلام آقای معزی بود که با ایشان هم حجره بودم. از دیگر دوستان و هم حجره ای های من در مدرسه حجتیه آقایان سید حمید روحانی - رسول موسوی و قاسم تهرانی و احمد علیزاده (معاون رئیس قوه قضائیه و از اعضای حقوقدان شورای نگهبان) بودند. (همان ص ۳۵)

آقای جمشیدی! در اینجا لازم است قدری در مورد آقای سید صادق حسینی زیارتی سنگسری (یعنی روحانی مبارز حمید روحانی) دوست عزیزتان که نام مستعار دیگر ایشان سید صالح حسینی بوده است، توضیح داده شود تا یکی از بهترین دوستانت به مردم ایران معرفی شود. آقای سید صادق حسینی زیارتی سنگسری با نام مستعار حمید روحانی مسئول و به قولی پدر تاریخ ایران! از معروفترین جاعلان و دروغگویان تاریخ ایران است. وی در روستای مهدیشهر سمنان متولد شده است و بعد به تهران آمد و در مدرسه حجتیه مشغول تحصیل شد. در سال ۱۳۴۲ به خاطر پخش اطلاعیه های آقای خمینی حکم دستگیری وی صادر شد. ولی هیچ گاه دستگیر نشد چون به نجف فرار کرد. او نویسنده سه جلد کتاب تاریخ تحلیلی نهضت امام خمینی و دهها کتاب در مورد تاریخ ایران است. دروغگو بودن او از همانجا شروع می شود که نام خود را هم به دروغ روحانی گذارده است. در اینجا به معرفی گوشه ای از مبارزات این روحانی مبارز می پردازیم:

حمید روحانی از اعضای هیأت رئیسه مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران و دوست و همکار خسرو حسینیان (عالیجناب)، و مدیر مسئول نشریه ۱۵ خرداد و ضد دکتتر علی شریعتی - پدر جعل در تاریخ ایران در مورد او خاطره ای می آوریم تا سیاه روی شود هر که در او غش باشد و بد نیست این آقای صادق تاریخ را بشناسید البته ایشان در جعل تاریخ بسیار ماهر هستند. تنها کار انقلابی آقای حمید روحانی پخش اعلامیه بوده است و بعد هم به نجف فرار کرد و آنجا بود تا انقلاب. آقای عمید زنجانی می گوید: آقای سید محمد روحانی (منظور آیت الله روحانی است) از کسانی بود که علنی نسبت به امام توهین می کرد و مسائل بی اهمیتی را برای خدشه دار کردن امام نقل می کرد که یکبار دوستان امام یعنی زیارتی (حمید روحانی) و آقای سید محمود دعایی کاری هم درباره اش کردند، البته خود اینها الان منکر هستند، ولی آن زمان در نجف مشهور بود که این دو بزرگوار کارهایی در مخالفت با سید محمد روحانی می کردند. نامه ای از آقا سید محمد فاش شد که این نامه نشانگر ارتباط وی با ساواک بود، در هر حال این نامه چه کذب باشد و چه صحت داشته باشد فرقی نمی کند، اصلاً آقا سید محمد وضعش جوری نبود که احتیاج داشته باشد با ساواک همکاری کند و وی همکاری غیر مستقیم داشت. (خاطرات حجت الاسلام عمید زنجانی ص ۱۳۸).

- ولی آقای جلال الدین فارسی این موضوع را باز می کند و به طور مفصل در مورد کار این دو نفر شرح می دهد: موضوع چک بانک رافدین بود که می گفتند از ایران برای حجت الاسلام سید محمد روحانی که از مدرسان حوزه نجف آمده است. این شایعه بر سر زبانها افتاده بود. عده ای هم آن را باور کرده بودند. عجب این است که تا امروز عده ای از آن به عنوان یک امر واقع یاد می کنند حال آنکه دروغ آشکاری بود که هیچ عاقلی و منصفی آن را باور نمی کرد. دو طلبه جوان توطنه می کنند (حمید روحانی و دعایی با استناد به مطلب فوق) نامبرده را به علتی که ذکرش را جایز نمی دانم بدنام کنند. قطعه چک سفیدی از بانک رافدین عراق را برداشته مبلغی در محل آن می نویسند. شاید نام ایشان را هم در متن چک نوشته باشند. بعد مدعی می شوند این چک در جوف یک پاکت پستی از ایران اشتباهاً به آدرس یکی از طلبه ها رسیده است. چک را می برند به این و آن نشان می دهند تا او را بدنام کنند تصادفاً یکی با تعجب به آنان می گوید: «پس چرا در چکی که مال

بانك رافدين عراق است مبلغ به جای اینکه به دینار نوشته شود به ریال که واحد پول ایران است نوشته شده است؟» آن دو نفر که پی به اشتباه خود می برند چك ساختگی را پنهان می کنند... طرفداران آیت الله روحانی که پیگیری میکنند آن دو نفر به مسافرت می روند... (زوایای تاریک، جلال الدین فارسی، ص ۲۱۸-۱۹) این آقای روحانی کتابهای بسیاری با جعلیات عجیب و غریب در مورد انقلاب و امام دارد. معروفترین کتاب جعلی او شریعتمداری در دادگاه تاریخ است که در مورد آیت الله شریعتمداری نوشته است که این کتاب در حدود ۴۰۰ هزار نسخه در زمان خوش چاپ شده است و اکثر استنادات او جعلی است و کسی آنها را تأیید نمی کند. (ایشان در صفحه ۱۱۹ آن کتاب که ۲۳ خط است ۲۵ فحش و ناسزا نثار آیت الله شریعتمداری نموده است مانند کلمات زیر: رسوا - رسواتر - ننگین (۲ بار) - مأمور بی اراده (۲ بار) - چشم و گوش بسته (۲ بار) - ساواکی - پست - نشیب گرایی - شرم آور (۲ بار) اجازه از رئیس ساواک - شرم آور - فضاحت بار - خائن - مأمور خود باخته ساواک - پستی - زبونی - ذلت - شرف فروخته - درپوزه - بی شرافتی - آلوده ساز مرجعیت تشیع (شریعتمداری در دادگاه تاریخ، ص ۱۱۹). حمید روحانی در صفحه ۱۲۱ کتاب مزبور سندی جعلی می آورد به این صورت: از... به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶. عطف به ۳۱۶/۶۵۷۷۹۴۶ - ۳۱۶/۸/۲۰... . تاریخ اتمام نامه ۱۰/۲۷۴۶/۱ است یعنی دو ماه بعد. در حالی که این ملاقات در تاریخ ۱۱/۸۴۶/۱ بوده است!! (شریعتمداری در دادگاه تاریخ ص ۱۱۰-۱۲۰)

ناطق می گوید: ما طلبه های تهرانی يك جلسه در شب های پنج شنبه داشتیم. حضرت آیه الله آقای رضا استادی و حضرت آیت الله محسن خرازی که بزرگترهای ما بودند نیز در آن شرکت می کردند. در آن جلسه بحث های مختلفی داشتیم. تمرین منبر بود که جلوی هم منبر رفتن خیلی سخت بود. همچنین مناظره ای عقیدتی نیز داشتیم یکی یهودی می شد، یکی مسلمان، یکی مسیحی و با این وسیله با مطرح کردن سئوالات مختلف، اشکالات عقیدتی خود را حل می کردیم و استاد این جلسات مناظره آیت الله میرزا حسین نوری همدانی بود. (پدر زن حجت الاسلام صادق لاریجانی). (همان، ص ۳۶)

این روحانی مکار، در جوانی، روزی قرار می شود که يك شرط بندی بشود که ببیند چه کسی می تواند ساعت ۱۱ شب اذان بگوید... خلاصه می گوید: من (گفتم) پنج تومان می گیرم، می روم وسط حیاط مدرسه اذان می گویم... لذا اذان را تا آخر گفتم. فکر کردم چطور خودم را از مخصصه نجات بدهم که دعوا نشود. گفتم: يك بنده خدایی خانمش می خواهد وضع حمل کند، بنابراین مستحب است موقع وضع حمل اذان گفته شود. شما آقایان هم برای شفای او يك حمد و سوره بخوانید! ... بعد از آن من معروف به «اذان ده» شدم. (همان، صص ۳۷-۳۸).

در کودکی آنگونه در جوانی اینگونه در پیری هم که الله اکبر چه ریاکار و فریبکاری است این آیت خدا! او در مورد وضعیت مالی خود می گوید: سال اول که پدرم مرا به قم فرستاد ماهی صد تومان به من می داد. بیست تومانش را فقط کتاب می خریدم و بقیه را خرج زندگی می کردم.

وی در مورد وضعیت معیشتی روحانیت می گوید: خوشبختانه يك سنت بسیار خوبی در قم بود که در ایام تعطیل حتی اساتید و علما نیز به تبلیغ می رفتند (روضه خوانی) و این خود به اداره زندگیشان کمک می کرد. آقایان مدرسین مثل حضرات آیات مکارم شیرازی (مافیای شکر)، دکتر مفتاح، خزعلی و نوری همدانی همگی رسماً منبر می رفتند بنابراین شهریه تنها يك کمکی و يك برکتی است، نه تأمین کننده هزینه زندگی. (همان، صص ۳۹-۴۰)

البته ایشان نمی گویند که درآمدهای دیگری غیر از شهریه و روضه خوانی نیز وجود داشت و آن هم خوردن سهم امام بوده است که باعث شده بود آنها هر کدام که سهمیه ای را جمع آوری می نمودند حدود يك سوم آن را خرج خود کنند. طبق سند صفحه ۵۶ از کتاب «ورای انزوا - خاطرات آیت الله خلخالی» اجازه نامه ای آیت الله شریعتمداری به او می دهد که در آن نوشته شده است: ... و مجاز است در تصدی امور حسبیه و کل ما یتوقف زمان الغیبه علی اذن الحاکم الشرعی و نیز مأذون و مجاز است در اخذ وجوهات شرعی از قبیل زکوات و سهم امام (ع) و صرف آن در مصارف شخصی خود به قدر الحاجه و التتعارف و اگر صالحه اضافه باشد به حوزه علمیه قم رسانده و قبض بگیرند و اگر مستحقین در محل باشند مجازند که ثلث را در محل به موارد لازم و مستحقین برسانند... الاحقر سید کاظم شریعتمداری. همچنین در صفحه ۶۱ همین کتاب در مورد اجازه نامه آیت الله حکیم آورده است که: ... و ایضا مأذون و مجازند که سهم مبارک امام ارواحنا فدا را قبض و يك ثلث را صرف در اعاشه خود کرده و بقیه را برای حفظ حوزه علمیه به نجف اشرف ارسال نمایند. الطباطبایی الحکیم. (ایام انزوا ص ۶۱) چنانچه طی این دو نامه آمده است کلیه جمع آوران سهم امام (ع)! مجاز بوده اند که يك سوم از آن را خرج خود کنند. البته این غیر از آن چیزی است که خود صاحبان سهم به عنوان درصد به روحانی جمع آوری کننده می دهد. (رجوع به خاطرات آیت الله یزدی). آری ایرانیان و هموطنان درون ایران سهم امامی که شما می دهید اینگونه صرف امام های جعلی و ساختگی می شود و بیخود نیست که خیلی ها دوست دارند که روحانی شوند. البته کاری به این مسأله ندارم که در زمانی قدری دورتر همه سعی می کردند که فرزندان خود را برای ادامه زندگی روحانی سازند زیرا در آن زمان انگلستان

بابت روحانیون هزینه هائی در نظر گرفته بود. سرآرتور هاردینگ وزیر مختار اسبق انگلیس در ایران می گوید: ... لیکن همیشه دوستان مذهبی من تقاضا داشتند جوانهای مستعد خانواده های خودشان را که روابط و بستگی با علمای برجسته مذهبی شیعه داشتند، از این وجوه استفاده نمایند و عالم بشوند و بعدها مجتهد یا عالم در علوم دینی از کار در آیند (حقوق بگیران انگلیس در ایران - اسماعیل رایین، ص ۱۰۵)

ناطق در ادامه خاطرات خود از شروع مبارزات انقلابی خود می نویسد: از دیگر کارهای ما در سال ۴۰ برخورد با يك عرق فروشی بود. با کمک سید حمید روحانی و شیخ ابراهیم عبدالعظیمی بر آن شدید که بساط عرق فروشها را جمع کنیم (همان، ص ۴۱)

ایشان بعد از مبارزه با عرق فروشها یکی دیگر از دغلاکاری های خود را در جریان اصلاحات ارضی به نمایش می گذارد و می گوید: در جریان اصلاحات ارضی - يك روحانی درباری در بالای ماشینی سخنرانی می کرد و تقسیم اراضی را توجیه شرعی می کرد وی آیه «و الارض وضعها للانام» را می خواند و اقدامات مورد نظر رژیم را تأیید می کرد و من جلوی مسجد شاه ایستاده بودم و با خود فکر می کردم که چه باید کرد تا این مراسم ساختگی به هم بریزد. فوراً این فکر به ذهنم رسید که هر کس از من پرسید این شیخ کیست، جواب بدهم این روحانی پدر سوخته اصلا بی دین و ساواکی است. اتفاقاً همین اتفاق هم افتاد... هر کس از من درباره او می پرسید می گفتم که اصلاً آخوند نیست. دزدی است در لباس آخوند و يك لات پدر سوخته است. ! (همان، ص ۴۵). برای رسیدن به هدف توسط این شیخ فریبکار هر وسیله ای توجیه می شود حتی دروغگویی و بدنام کردن فردی که با توجه به اعتقادات مذهبی اش مثل خود او سعی در توجیه مسأله ای داشته است.

البته روحانیون مبارز از این کارها زیاد انجام می دهند. مثلاً آقای فلسفی روحانی، استاد منبری هائی مثل ناطق نوری، نیز مانند او برخورد می کرد. فلسفی در يك سخنرانی در مورد قضیه رفراندوم می گوید: می دانید پشت این رفراندوم چه خوابیده است؟ با این رفراندوم چادر از سر زینب (س) بر می دارند. با این رفراندوم سیلی بر صورت زهرا (س) می زنند و مردم شروع به گریه می کردند. (همان، ص ۴۷)

این شیخ دروغگو در مورد دادگاه آیت الله طالقانی و شیبانی می گوید: وقتی دادستان کیفر خواست را خواند، آقای شیبانی پشت تریبون قرار گرفت. قره باغی به آقای شیبانی گفت شما دفاعی دارید؟ ایشان حرفی نزد. گفت: آقا با شما هستم باز حرفی نزد. دادستان داد زد. دکتر شیبانی همین طور نگاه می کرد و بنا بود حرف نزند. (همان، ص ۷۱) در حالی که آخوند دیگر رحیمیان (رئیس بنیاد شهید و از اعضای مدرسه حقانی) می گوید: . . از میان متهمان آن که با شهامت، قدرت و با صدای بلند پرخاشگرانه در برابر نظامیان جواب می داد و جلسه را هیجان می بخشید آقای دکتر شیبانی بود (حدیث رویش - خاطرات حجت الاسلام رحیمیان، ص ۷۹)

مرکز اسناد انقلاب اسلامی از آنجایی که تنها وظیفه اش ساختن زندگی نامه های ساختگی آخوندهای حاکم بر ایران است و از آنجایی که بابت ساخت این خاطرات پولهای گزافی پرداخت می کند و همچنین هر کدام از این آخوندهای حاکم برای اینکه خود را بالاتر و بزرگتر نشان بدهند و مبارزات ناکرده خود را سپاه کنند و هر کار ناکرده ای را به پای خود بنویسند و به مردم ایران بگویند که اگر ما و مبارزات ما نبود شماها هیچکاره بودید، با این مرکز سر و کار دارند. هم برای آنکه مدارک گویای واقعبینانه فاش نشوند و هم برای اینکه به جای آنها، جعلیات منتشر کنند. به همین دلیل هر چه راست و دروغ است را سر هم کرده اند و به پاس زحمات خسرو حسینیان معروف و حسن زیارتی (روحانی) معروف و عده ای دیگر از جااعلان تاریخ دست به جعل زده اند و اینکه می بینیم اکثر حرفها و نوشته ها مغایر یکدیگر هستند به این خاطر است که اصلاً این مسائل برای آنها اتفاق نیفتاده است و آنها تنها شنیده اند به همین دلیل است که عمدتاً مغایر یکدیگر خاطره می نویسند. ناطق قبل از انقلاب به یمن مبارزات «بسیار انقلابی خود»، دفعه اول تنها يك شب در قم زندانی بود (همان، ص ۶۴) و در دفعه دوم به خاطر پخش اعلامیه در سال ۱۳۴۶ سه ماه زندانی شد که به قول خودش در زندان به غیر از چند روز اول، بقیه اش خوش گذشت (همان، ص ۷۷). او، در سومین بار، نیز، يك روز زندانی شده بود (همان، ص ۹۷).

ناطق می گوید در سال ۱۳۴۶ تصمیم به ازدواج گرفتم و . . بالاخره خانواده ما به واسطه آقای معادیخواه که در امامزاده قاسم منبر می رفتند به خواستگاری دختر آقای رسولی محلاتی رفتند (رئیس دفتر آقای خمینی، همه کاره دفتر و حتی در بعضی مواقع خط دهنده) ... و خداوند دو پسر به نام های آقا مصطفی و آقا مجتبی و ۶ دختر به ما عنایت کرد. (همان، ص ۸۲-۸۳)

یکی از نکاتی که در تمام آثار منتشر شده در خاطرات این روحانیون وجود دارد ضدیت با دکتر علی شریعتی است. این «آیت خدا!» هم مانند بقیه است و هر کجا بتواند دکتر شریعتی را می کوبد. او می نویسد: روزی در منزل خیابان خانیان عروسی بود ما نشسته بودیم پیرامون دو موضوع بحث شد. یکی راجع به مقاله دکتر شریعتی که در یکی از روزنامه ها چاپ شده بود که استاد مطهری درباره آن گفت: «آقای نوری این علمای ما نمی دانند که این مقاله ها با اسلام چه می کند. نکته دوم در باره مجاهدین بود که ابتدا گفتیم: اولیهای آنها بد نبودند. ایشان گفت چه کسانی؟ گفتیم حنیف نژاد و بدیع زادگان بچه های بدی نبودند. يك دفعه به من حمله کرد و فرمود: چه می گویند آقای نوری؟ همانها خبیث بودند که این ها اینطور می شدند. از اول منحرف بودند و این

آقایان متوجه نشدند. این حسابی رویم اثر گذاشت. درباره دکتر شریعتی، من همه کتابهای دکتر شریعتی را می خواندم و الان هم کتابهای او را دارم و واژه هائی که دکتر به کار می برد، در منبر استفاده می کردم، اما از او تجلیل نمی کردم. اصلاً دکتر شریعتی را مرحوم مطهری به حسینیه ارشاد آورد. اما به تدریج که به او نزدیک تر شد فهمید که اعتقادات او محکم نیست از این رو مخالف او شد و بر ضد دکتر شریعتی اعلامیه داد. (همان، ص ۹۰-۹۱)

ناطق در بالا در مورد دکتر آن بیانات جالب را فرمودند اما در مورد مجلس ختم دکتر شریعتی باز با دغلکاری سعی دارد خود را زرننگ نشان بدهد. می نویسد: همزمان با فوت دکتر شریعتی، از طرف جامعه روحانیت مجلس ختمی به مناسبت فوت پدر آقای معادیخواه در مسجد ارك برگزار شده بود و اعلام شد خوب است این ختم را ختم شریعتی هم اعلام بکنیم و از آن استفاده بکنیم. هر کس هم که سؤال می کرد می گفتیم ختم دکتر شریعتی هم هست. لذا جمعیت زیادی جمع شده بودند و... (همان، ص ۱۰۵)

او باز هم ادعا می کند که در حال مبارزه بوده است. در سال ۱۳۵۶ که همه مردم درگیر مستقیم با رژیم شاه بودند، او می گوید به خاطر مراسم مجلس ختم شریعتی يك هفته در سلول انفرادی بودم) البته در همین زمان بود که ایروانی برای او از خمینی حکم حبسیه گرفته بود (در بالا توضیح دادیم حکم حبسیه چیست). (همان، ص ۱۰۸). سال ۱۳۵۶ است و بنا بر آمار منتشر شده از سوی آقای عمادالدین باقی تا آن زمان حداقل ۳۴۱ چریک و اعضای گروه های مسلح جان خود را در درگیری ها و زیر شکنجه و اعدام و فرار از زندان از دست داده بودند (بررسی انقلاب ایران، ص ۴۳۲) و مبارزه او در این خلاصه می شده است که بنا بر ادعایش، يك هفته در انفرادی بوده است و يك هفته زندان را جزء افتخارات مبارزاتی خود به حساب می آورد!

ناطق باز در جریان مبارزاتی خود حریفی در میدان نمی بیند و خود ستایی می کند که بله ما هم بودیم وی می گوید - اوجگیری مبارزات مردمی در سالهای ۵۶-۵۷ سبب شد تا جامعه روحانیت مبارز تهران شکل بگیرد... در تهران علما جلساتی با هم داشتند که هنوز عنوان جامعه روحانیت نداشت (در حالی که برخی از روحانیون دروغگو می گویند این جامعه از سال ۱۳۴۲ کار خود را شروع کرده است. بدین سان، دروغ آنها را این «بیخدا!» لو می دهد). به نظر من مرحوم شهید مطهری از بنیانگذاران اصلی جامعه روحانیت بود. يك روز ایشان فرمودند آقای نوری این علمای مناطق و محله ها را دور هم جمع کنید، این ها بنشینند يك چایی بخورند، يك قلیانی بکشند، يك پرتقالی بخورند، نفس این جمع شدن و نشستن خوب است چون وقتی که دور هم جمع شدند از هم می پرسند چه خبر و بعد هر کس که در جلسه خبر بیشتری بدهد معمولاً او جلسه را به دست می گیرد و... جلسات جامعه روحانیت بدین ترتیب شکل گرفت و آقایان مطهری- مهدوی کنی- باهنر- بهشتی- هاشمی رفسنجانی - موسوی اردبیلی - شاه آبادی - فضل الله محلاتی - مصطفی ملکی- عبدالمجید ایروانی- امامی جمارانی- موسوی خوئینی ها- مهدی کروی- موحدی کرمانی- خسروی- معادیخواه- مروارید- حسن

روحانی و عمید زنجانی جزو افراد اولیه جامعه روحانیت بودند (همان، ص ۱۱۱-۱۱۳) وی با چاپلوسی اضافه می کند: جلسات جامعه روحانیت مبارز بدین ترتیب شکل گرفت... لازم است نکته دیگری را یاد آوری کنم و آن این که جامعه روحانیت يك شان خاصی برای آیت الله خامنه ای قائل بود: مثلاً هر موقعی که ایشان از مشهد به تهران می آمد به احترام ایشان جلسه ای فوق العاده می گذاشت (همان ۱۱۲-۱۱۳)

در بسیاری از نوشته های روحانیون می بینیم که می گویند ما در جامعه از اول بودیم. افرادی که ناطق نوری نام می برد، در سال ۵۶، وزن و اعتباری نمی داشته اند و خود را هم همه کاره روحانیت و انقلاب نیز می شمارند. پس مثلاً جایگاه آیت الله منتظری و... کجا بوده است؟ ناطق در این میان به مبارز بودن همین افراد اعلام شده آنهم در سال ۱۳۵۶-۵۷ می پردازد و از روابط آنها بایکدیگر پرده بر می دارد: بعضی از علما بودند که می خواستند امضاء کنند. می گفتند کار خوبی است اما اگر فلانی امضاء کند من هم امضاء می کنم. باز به سراغ دومی می رفتیم، او هم می خواست امضاء کند، اما می گفت اگر فلانی امضاء کند من هم امضاء می کنم. خلاصه ما مجبور بودیم که از شمیران تا شهر ری دور بزیم و بگوئیم آن آقا امضاء کرده شما هم امضاء کنید و این کار ۲۰ روز طول می کشید. کم کم ۲۰ امضاء به چهل رسید، همین طور منظم اضافه شد تا این که در اعلامیه راه پیمایی تاسوعا و عاشورا امضای علما به ۲۲۰ امضاء رسید. وقتی که تمام امضاها را جمع می کردیم با زحمت چاپ و توزیع می کردیم. (همان، ص ۱۱۳-۱۱۴)

شماها که همه مدعی هستید از سال ۱۳۴۱ تا به حال در تمام مخاطرات و مبارزات انقلاب با تمام وجود تلاش کرده اید و کلیه مصائب را به جان خریده اید. همه شماها به نوعی ادعای فرماندهی عملیات انقلابی و همراهی با انقلاب را داشته اید. اما اینک، بنده مفلوک خدا، ببین چگونه اعتراف می کنی که در سال ۵۶-۵۷ برای گرفتن ۲۰ امضاء، ۲۰ روز باید می دویده اید. آنهم زمانی که رژیم در حال سقوط بود.

باز هم گوشه ای از مبارزات انقلابی «آیت خدا!» ناطق نوری در سال ۱۳۵۷. کسی که ادعا دارد از وقتی دنیا آمده مشغول مبارزه بوده است می نویسد: یکی دیگر از برنامه های ما این بود که در شهرها و روستاهای اطراف تهران برویم و مردم را با مسائل دینی و سیاسی آشنا کنیم. لذا با بعضی از دوستانمان به اعزام مبلغ

پرداختیم. با همان فولکسی که داشتیم پنج نفر را سوار می‌کردم و در روستاهای مسیر جاده پیاده می‌کردم و خودم نیز به آخرین روستا می‌رفتم. آخر شب که می‌شد همه را در مسیر جاده سوار می‌کردم و به تهران بر می‌گشتم. (سال ۵۷، همان، ص ۱۱۵)

بابا کجای کاری عزیز دل برادر، سال ۵۷ سالی بود که همه جا در حال انقلاب بود و تو آنوقت چهارتا مثل خودت را می‌بردی برای عملیات انقلابی در روستا. نکند کار سیاهکل و جنگلهای مازندران هم کار تو و هم لباسی هایت بوده است و ما نمی‌دانیم. ولی نه مثل اینکه سیاهکلی‌ها چندین سال قبل از تو این کار را کرده بودند.

از دیگر عملیات مبارزاتی او، سفر و دیدار با تبعیدی‌ها بوده است که به کمک آقایان حمید نقاشان (از دست اندرکاران در سازش پنهانی اکتبر سورپرایز و دلال خرید اسلحه در دوران جنگ که اینک از سرمایه دارترین افراد این دوران شده است و در دوره هاشمی رفسنجانی، از مأموران اطلاعاتی بوده است) و آقای شجاع نادعلی و فرزندش آقا مصطفی صورت می‌گرفته است.

وی در مقالی دیگر یکی از شجاعت‌های خود و دوستانش را چنین بیان می‌کند: در چهل‌م شهدای یزد قرار شد در مسجد جامع تهران جلسه‌ای از سوی روحانیت مبارز برگزار شود... وقتی آقای عبایی منبر را شروع کرد و همین که کلمه این رژیم خونخوار را گفت یک مرتبه صدای رگبار مسلسل بلند شد. آقایان فکر کردند که مردم را به مسلسل بسته اند آقای عبایی از منبر پائین آمد و در میان جمعیت پنهان شد. مردم پراکنده شدند. بعد از مدت کوتاهی متوجه شدیم که یک نفری با چوب روی در کرکره صدای مسلسل را در آورده اصلاً مسلسلی در کار نبوده است. خلاصه من و آقای فروهر و مروارید مردم را آرام کردیم. (همان، ص ۱۲۵)

حضرت «آیت خدا!» در سال ۵۷ به قزوین می‌رود و غلغله بر پا می‌کند. می‌نویسد: کم کم به جوانان خبر رسید که این شیخی که اینجا منبر می‌رود حرفهای عجیب و غریب و منبرهای تند سیاسی می‌رود. سخنان من مورد استقبال جوانان قرار گرفت و به قول معروف پر ما گرفت... منبر داغی هم راجع به حجاب رفتم. به رضا شاه و بی بند و باری‌های دستگاه پهلوی حمله کردم. (همان، ص ۱۲۶)

عزیز دل! برادر! سال ۱۳۵۷ سالی بود که حتی در روستاها علیه رژیم عملیات انقلابی انجام می‌شد و در تظاهرات هر شهری دهها نفر به شهادت می‌رسیدند آن وقت تو در این سال روی منبر حرف سیاسی و عجیب و غریب می‌زنی واقعاً عجب آدم عجیب و غریبی هستی. آیا غیر از این مزخرفاتی که به عنوان اعمال انقلابی ات جا زده‌ای؛ مثل پخش اعلامیه و بردن آخوندها برای سخنرانی به روستاها و سخنرانی برضد حجاب کار دیگری هم برای انقلاب انجام داده‌ای؟ البته بعد از انقلاب آنقدر کارها برضد مردم انجام داده‌ای که بعید هم نیست، روز حساب، بگوئی من اصلاً در جریان انقلاب نبودم. حتی برای ثبت نام خودت برای ورود به حزب جمهوری مجبور بودی که خودت اسمت را مثل بقیه بنویسی وگرنه آدم ناشناخته‌ای مثل تو در انقلاب کاره‌ای نبود ولی بعد از انقلاب. الله اکبر!

وی باز هم دم از شجاعت می‌زند و با اشاره به راه پیمایی عاشورا و تاسوعای ۱۳۵۷ می‌نویسد: وقتی شعارها کند می‌شد در مسیر آزادی من هم روی مینی بوس بودم و مرتب شعار می‌دادم. بعضی جاها که شعارها خیلی شل می‌شد می‌رفتم و بلند گو را می‌گرفتم و شعارهای را خیلی تند می‌کردم. (البته این قضیه شعار دادن و آن مینی بوس معروف را افراد دیگری نیز تعریف کرده اند). (همان، ص ۱۳۹) بارک الله شیخ شجاع و نترس! احسنت!

باز هم از دغلکاری خود و دوستانش می‌نویسد: در نوفل لوشاتو برنامه ریزی کرده بودند که اداره مراسم به دست مجاهدین خلق باشد و آن‌ها تریبون دار باشند و مادر رضایی و پدر ناصرصادق و حنیف نژاد به امام خیر مقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم در تلفن خانه مدرسه رفاه آقای مطهری و کروبوی و انواری و معادیخواه و بنده جمع شدیم. همه عصبانی بودیم که اگر بهشت زهرا بیایند و تریبون دست اینها بیفتد چه می‌شود... مطهری در آخر بحث به احمد خمینی گفت: به امام بگو مطهری می‌گوید اگر فردا شما بیایید و تریبون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشد من دیگر با شما کاری نخواهم داشت. (همان ص ۱۴۸-۱۴۹)

### عملیات و مبارزات بعد از انقلاب:

در روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، زیر زمین مدرسه رفاه، دست زواره‌ای و بهزاد نبوی بود. فکر ایجاد کمیته‌ها نیز از بهزاد نبوی بود. همانطور که او را او، نخست با ایجاد اطلاعات نخست وزیری، او ایجاد کرد. در تهیه طرح کودتایی که بهشتی به شورای انقلاب پیشنهاد کرد، بهزاد نبوی شرکت داشت. ناطق نوری با این افراد کار می‌کرد. زمانه مجاهدین انقلاب اسلامی را به راهی و ناطق نوری و همانند هایش را به راهی دیگر برد. زمانه راه رهبران آن روز مجاهدین انقلاب اسلامی را نیز، از یکدیگر جدا کرد: امروز، محسن رضائی و همانندهای او راه خود را از کسانی چون آغاچری جدا کردند.

آن زمان، میان ناطق نوری و کسانی که در رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تازه تأسیس، نقش پیدا

کردند، همکاری بود.

آیت خدا، ناطق نوری، بعد از انقلاب مانند دیگر روحانیون به علت فقدان درک بالا و درایت حکومتی تنها توان نظامیگری و استبداد داشتند به همین دلیل مانند بسیاری از آنها کمیته چی می شوند. می نویسد: در کمیته مشغول به کار شدم و در واقع نقش قائم مقامی آیت الله مهدوی کنی را بر عهده داشتم. اجرائیات کمیته دست من بود و بچه های مجاهدین انقلاب که از گروه های هفت گانه به وجود آمده بود همه آنجا بودند. در اولین جلسه ای که بین این ها و آقای مطهری تشکیل شد، بهزاد نبوی نزد مطهری آمد ایشان خیلی خوش سخن و خوش صحبت بود و این ها به صورت مجموعه ای به کمیته انقلاب آمدند. آقای مرتضی الویری به اتفاق برادران مصطفی و علی قنادان و حسین شیخ عطار هم به کمیته آمدند. (همان، ص ۱۷۹)

ناطق می نویسد: تا پیروزی انقلاب در زرگنده بودم. وزیر کشور که شدم. ۲۴ تا محافظ به من دادند و این جا برای ما کوچک بود لذا آقای صالحی خوانساری (فرمانده کمیته های انقلاب و مسئول جذب و گزینش و استخدام روحانیون در سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی) تلفن زد و گفت آقای ناطق یک خانه در فخرآباد مال یکی از دوستان است و می خواهد بفروشد چون جمعیت شما زیاد است به درد شما می خورد. رفتیم و دیدیم یک خانه ۱۰۰۰ متری قدیمی بود که دو طرف حیاط ساختمان داشت. خلاصه این خانه را در سال ۶۱ خریدیم. قیمت این خانه دو نیم میلیون تومان بود. منزل زرگنده را ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان فروختم و مابه التفاوت آن که یک میلیون شد خرج تعمیرات آن شد. تا این که تصمیم گرفتیم آن را بفروشیم. آن را ۳۳ میلیون تومان فروختم و در ذراشیب قطعه زمینی را از خانواده عباسی که ارثی بود به ۵۱۰/۵ میلیون تومان خریدیم و با بقیه پول آن را ساختم و یک مقدار از آن پول ماند که کمک زندگیم شد. (همان، ص ۱۱۹)

گناه دارد آیت خدا! واقعاً آدم دلش برایش می سوزد چون با باقیمانده فروش خانه و ساخت خانه بعدی مقداری پول برایش ماند تا زندگی کند! اما او نمیگوید: قیمت کارشناسی این خانه که جهت ضمانت پسر دزد معروف واعظ طبسی که او هم به جرم دزدی و نابودی میلیاردها تومان از پول مردم در زندان بود - ۵ میلیارد تومان شده بود.

در اینجا، ناطق باز یک گاف بزرگ می کند و آن اینکه اینها اصلاً در جریان و قضایای انقلاب و حرکات مردم نبودند. او می نویسد: روز ۲۲ بهمن مرحوم مطهری داخل ماشین به من فرمود: آقای نوری عجب حادثه ای رخ داد. گفتم چطور حاج آقا؟! فرمود: باورمان نمی شد که دشمن اینقدر پوشالی باشد و پا به فرار بگذارد و با چند راه پیمایی شاه برود. (همان، ص ۱۷۸).

آیت خدا! اولاً شما کاره ای نبودید نه شما و نه باقی «روحانیانی» مثل شما. ثانیاً این حرکت مردم بود و شما اصلاً انتظار آن را نداشتید حالا که انقلاب را به سرقت برده اید فکر می کنید که شما همه کاره بوده اید. حتی لیدرتان یعنی آقای مطهری هم باورش نمی شد که در ایران حرکت های مردمی به اینجا ختم شود. نه چند راه پیمایی که در اواخر سالهای حکومت شاه برگزار شد و شما هم در آن شرکت کردید و شعار دادید. ناطق حالا دیگر شده از مسئولین انقلاب و هر بار که فرصت دست می دهد، به جای صداقت در مقابل مردم حتی در مقابل امام خودشان نیز از فریب استفاده می کند. مثل دیگر دوستانش بخصوص بزرگان خودش. وی در باره ملاقات خانمها با خمینی می نویسد: ... در این میان احتمال می دادیم که ممکن است کسی زیر چادرش نارنجکی پنهان کند و در موقع ملاقات به سوی امام پرتاب کند. چون اصلاً وضعیت قابل کنترل نبود. لذا یک روز خدمت ایشان رفتیم، دیدیم اگر بگوئیم از نظر امنیتی ملاقات زنان خطر ساز است و زنان به ملاقات نیایند، امام گوش نمی دهد. لذا به امام عرض کردیم: «خانم ها که به ملاقات شما می آیند در اثر فشار جمعیت غش می کنند، چادر هایشان می افتد و دست و سر و گردنشان پیدا می شود و بی حجاب می شوند و دوم این که مردها باید این ها را بردارند و ببرند چون ما زنان امدادگر نداریم. بنابراین جمع کردن این ها مشکل است. اگر اجازه بفرمایید ما دیدار خانم ها را تعطیل کنیم.» ... خلاصه نقشه ما نگرفت ... (همان، ص ۱۶۵)

حضرت ناطق! واقعاً چند بار برای خمینی نقشه کشیدید و چند بار موفق شدید او را فریب دهید و یا با ارباب و فشار او را در تنگنا قرار دهید. هاشمی رفسنجانی عمر و عاص زمانه می داند که چگونه او را فریب می داد و حتی تهدید می کرد. «آیات عظام» دیگر مثل خزعلی - بهشتی - جنتی - خامنه ای - کروی - مشکینی و ... در جریانات دولت موقت - کودتا علیه اولین رئیس جمهور منتخب - نقشه برای تغییر در مصوبات مجلس - برنامه ریزی برای تغییر قانون اساسی - ادامه دادن جنگ تا شکست و نوشاندن جام زهر به خمینی - حذف آیت الله منتظری - اعدامهای سالهای ۶۰ تا ۶۸ - نقشه رهبر کردن خامنه ای - و ... چقدر او را فریب دادید و از او اطلاعاتی ها و اعلامیه های مختلف گرفتید؟

آیت خدا که جز روضه خوانی نکرده بود، بعد از کمیته چی شدن و تصدی محافظت از خمینی، به یکبار ه قاضی زابیده می شود و مانند دیگر روحانیون درس نخوانده یک شبه از طریق وحی، قاضی می شود و گروه فرقان را محاکمه می کند. او مینویسد: ... گروه فرقان به کمک آقایان نقاشان و هنر دوست و نیروهای صیاد شیرازی دستگیر شدند. و می افزاید: بعد من به آقای بهشتی گفتم حضرت عباسی اینها را دست کسی بدهید که شل نباشد که بعد اینها را آزاد کند. مرحوم بهشتی بسیار زرنگ بود یک لبخندی زد و گفت خودت.

تا گفت خودت، من لکنت زبان گرفتم. آمادگی هم نداشتی يك دفعه گفتی: «م. م. من اصلا تا به حال قضاوت نکردم، قاضی نبودم پدرم و پدر بزرگم هم قاضی نبودند». مرحوم بهشتی فرمودند: مگر پدر من رئیس دیوان عالی کشور بود انقلاب شده خودت قاضی باش. آقای معادیخواه و انواری هم کمک می کنند. گفتیم بسیار خوب اما اگر من بخواهم قاضی شوم برای این پرونده دادستان آن را باید خودم انتخاب بکنم. مرحوم شهید بهشتی فرمود: بکن. یکی دو روز فکر کردم و قاطع تر و جدی تر از مرحوم شهید لاجوردی پیدا نکردم. لذا با توجه به شناختی که مرحوم لاجوردی از منافقین در زندان داشت و با این ها در زندان بحث های طولانی کرده بود، به مغازه ایشان در بازار رفته و بعد از احوال پرسى گفتم: آقا اسدالله يك خوابی برای من دیده اند و من هم يك خواب برای تو دیده ام. مرحوم بهشتی به من گفته که پرونده گروه فرقان را پیگیری کنم. من هم فکر کردم تنها کسی که میتواند دادستان این پرونده باشد شما هستی! ایشان فرمود: من به درد دادستانی نمی خورم. حافظه ام ضعیف است. دادستان باید حافظه قوی داشته باشد گفتم عیبی ندارد با همین حافظه قبولت دارم شما بیا. گفت اگر تکلیف و وظیفه است می آیم. گفتم بله وظیفه است (همان، ص ۱۸۶)

در این قول او، بسیار دروغ و اسرار مگو وجود دارند: زمان دستگیری گروه فرقان، بهشتی را خمینی منصب رئیس دیوان عالی کشور نکرده بود. نقاشان و هنر دوست از همدستان ناطق نوری بودند و به معرفی او، وارد کار شدند و در سازش پنهانی اکتبر سورپرایز نقش پیدا کردند. و البته نمی گوید با چه کسانی کاخ شمس پهلوی را غارت کرد؟ و...

او می نویسد: آقای نقاشان و هنر دوست از طرف ما و چند نفر هم از طرف سازمان مجاهدین از جمله سردار ذوالقدر کار بازجویی را شروع کردند. من هم شدم رئیس دادگاه. آقای معادیخواه هم کمک می کرد. بعد از مدتی آقای انواری کنار کشید این ها را که محاکمه می کردیم، فوراً حکم نمی دادیم. به شهید لاجوردی گفتم: «شب پرو داخل بند با این ها بحث کن آنهایی که گول و فریب خورده اند را به من بگو. در رأی دادگاه مؤثر است. البته امام فرموده بودند نفس عضویت در فرقان محاربه با خدا و رسول خدا است. اما از این فرموده استفاده نکردم... (همان، ۱۸۷ - ۱۸۶)

وقتی محاکمه گروه فرقان شروع شد، روزی مرحوم شهید قدوسی فرمود: آقای نوری از بیرون خیلی فشار می آورند که دادگاه علنی برگزار کنید. گفتم حاج آقا ما که قاضی حرفه ای نیستیم. علنی بودن دادگاه خیلی مشکل است. ایشان فرمود: چاره ای نیست دادگاه را علنی کنید و خبرنگاران و حقوقدانان هم می خواهند در دادگاه شرکت کنند... دوربین های فیلمبرداری هم جلسه را فیلم برداری می کردند. در بین جمعیت آیت الله خزعلی هم بود. در جایگاه رئیس قرار گرفتیم. آقای معادیخواه و آقای لاجوردی هم به منزله دادستان پرونده کنار من بودند... دادستان کیفر خواست را قرائت کرد. اتهامات این گروه ۲۷ مورد بود. من هم شروع کردم به سؤال کردن و گفتم کیفر خواست را شنیدید؟ قبول دارید یا ندارید؟ چند سؤال مرتب پشت سر هم پرسیدم... آقای قدوسی یادداشتی به من داد که دادگاه خیلی عالی برگزار شد تا خراب نشده است زودتر سر و ته آن را جمع کن. من آمدم که جمع و جور کنم آقای معادیخواه شروع به سؤال کردن نمود. من از زیر میز به پای آقای معادیخواه زدم که آقا ولش کن. زود دادگاه را جمع کنیم. فرقانی ها هم همچنان بر سر موضع خود بودند. دادگاه خیلی خوب برگزار شد با این که مبتدی بودم و اولین و آخرین پرونده قضائی بود که قاضی بودم، الان به ضرر قاطع می گویم یکی از تمیزترین و بهترین دادگاههایی بود که رسیدگی شد. (همان، ۱۸۸ - ۱۸۷)

اشیخ روضه خوان! تو که نه پدرت قاضی بود و نه پدر بزرگت چگونه يك شبه قاضی شدی؟ البته دعاگو، خلخالی، جنتی، خزعلی، مقتدایی، فلاحیان و... هم مثل تو بودند. خزعلی هم قاضی دادگاه آشوری بود. هادی غفاری هم قاضی بود. بابا شما همگی وقتی به دنیا آمدید چون بسیار عاقل، عادل و دانا بوده اید، قاضی زاده شده اید. البته آیت الله مصباح می گوید چون این لباس مانند نماز صبح ارزش دارد پس هر کس در این لباس باشد قاضی است و آنگونه حکم می دهد که شما می دادید. مثلاً در ۸ ماه سال ۱۳۶۰، ۳۰۰۰ نفر را اعدام کردید. تنها در سه ماه سال ۱۳۶۸ حدود ۵۰۰۰ نفر را. ببین! قاضی شدن آسان است اما آدم شدن مشکل. زیاد غصه نخور! زیاد بودند و هستند قاضی های کلاس نرفته و درس نخونده. به مرتضوی، جوجه قاضی و آدمکش فعلی نگاه بکن! باز خوب است که تو لباس هم به تن داری این بیچاره آلت دست که آن لباس را هم ندارد و خودش مستقیماً آدم می کشد. خوب اینها بزرگ شده های قضات بزرگی مانند شما هستند پس باید بسیار قاضی تر!! از شما باشند که هستند. دادستان انتخابی ات را هم از در مغازه پارچه فروشی آوردی. همانگونه که دعاگو راننده اش و محافظانش را بازجو کرده بود. واقعا آن سالها چه بر سر حق مردم رفته است در حکومت ولایت فقیه خمینی. می گویند دادستان روی شکم زنهای حامله در زندان می دویده است آیا تو به خاطر داری یا نه. این قضیه را بعداً برای اطلاع مردم ایران می نویسیم البته قبلاً آقای امیر انتظام هم همین شاهکار آقای دادستان مغازه دارت را گفته بود. آیت خدا! خیلی ها از اینکه تمیز کار کرده اند از این لافها زده اند که نزدیکترین به تو همان مکار درجه اول هاشمی رفسنجانی است و یار وفادارش فلاحیان که معتقدند تمیزترین دوره ریاست جمهوری، همراه با تمیزترین دوره وزارت اطلاعات، را آنها داشته اند. زیاد ناراحت نباش همین الان هم خیلی ها فکر می کنند تمیزترین هستند.



ناطق می نویسد: البته کسانی که فرقانی ها را دستگیر کرده بودند، چون فرقان پول زیادی داشت، به امام گفتیم: از این گروه پول زیادی به دست آمده اگر اجازه بدهید بدهم این بچه ها که در کشف این گروه زحمت کشیدند. امام هم اجازه داد من هم برای تشویق این بچه ها چند قطعه زمین در ملاصدرا و شیخ بهایی که در آن زمان بیابان بود تهیه کردم و در اختیار این آقایان گذاشتم. (همان، ۱۸۹)

او در مورد دولت موقت می نویسد: در آن زمان تصور بر این بود که اگر بناست غیر روحانی روی کار بیاید حتما باید گروهی باشند که دارای چند خصوصیت باشند. اول اینکه تشکیلات و نیرو داشته باشند، نهضت آزادی هم نیرو داشتند و هم دارای تشکیلات اول بود. دوم سابقه مبارزاتی و مذهبی داشته باشند، این آقایان مذهبی بودند و اهل نماز شب و معتقدات بودند و کار اجرایی هم کرده بودند... وقتی دولت موقت انتخاب شد علی رغم این که آمریکائی ها خود را باخته بودند خیلی نگران نبودند و این يك فرصتی برای ما شد و الا چه بسا ممکن بود که يك برخورد تند و خشن بکنند... به نظر بنده در آن شرایط انتخاب این آقایان بهترین گزینه بود. (همان، ص ۱۶۷)

ناطق، در اینجا، مانند دیگر دوستانش دست به افشاگری صادقانه خودشان می زند که ناشی از خط مشی بود که به آنها داده شده بود چون اول انقلاب و مشکلات زیاد بود و به قول خودشان اگر می آمدند سرکار چون هیچ کاری بلد نبودند همه کاسه کوزه ها سر آنها شکسته می شد تصمیم به قربانی کردن نهضت و ملیون گرفتند تا بعد از تثبیت حکومت خود آنها را نابود سازند.

جلال الدین فارسی می نویسد: انتخاب شخص بازرگان برای تشکیل هیأت دولت موقت در آن شرایط خاص، از بهترین انتخابهای امام بود. امام در انقلاب سیاسی خود مرحله به مرحله پیش می رفتند و از سیاست گام به گام پیروی می کردند. دولت موقت یکی از این مراحل یا گامها بود. این روشی حکیمانه و با عنایت به واقعیات موجود به شمار می آید... شخص مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت کردند... در حکمشان در مورد ایشان فرمودند: چون جناب بازرگان را سالهای طولانی است از نزدیک می شناسم و مردی است صالح، متدین، عقیده مند به دیانت و امین و ملی و بدون گرایش به يك شیئی که بر خلاف مقررات شرعی است. من ایشان را معرفی می کنم (زوایای تاریک، جلال الدین فارسی، ص ۴۶۵)

امید زنجانی می نویسد: اما این که چرا مهندس بازرگان را انتخاب کردند ما اگر به سابقه مهندس بازرگان برگردیم مسئله روشن می شود. من یادم هست سال ۱۳۳۲ به نظرم اگر اشتباه هم بکنم يك سال این طرف یا آن طرف ممکن است باشد. در همان سالها بعد از اوج گیری فعالیت های توده ای ها، يك نفسی و يك حرکت اسلامی و مذهبی در دانشگاه دمیده شد. در صورتی که تا آن زمان سلطه چپ و مخصوصا توده ایها در محافل علمی و دانشگاهی آن چنان بود که اجازه حرکت به مسلمانها به صورت انفرادی نمی داد تا چه برسد به صورت تشکل دانشگاهی. اولین کسی که در محیط دانشگاه دست به تشکل سیاسی آن هم به صبغه دینی زد، مهندس بازرگان بود. من یادم هست که همین حدود سال ۱۳۳۲ مرحوم مهندس بازرگان از طرف انجمن اسلامی مهندسان به مناسبت بعثت يك جشن با شکوهی ترتیب داد که از حوزه هم عده ای را دعوت کرد. من و تعدادی از دوستان در این مراسم شرکت کردیم و برای ما وصف ناپذیر بود. یعنی من شخصا خودم وقتی در جشن نشسته بودم اشک از چشمانم جاری می شد که مگر می شود تصور کرد در محیط دانشگاه در زمان حکومت يك چنین رژیمی، اسمی از اسلام و پیامبر (ص) برده شود. (حجت الاسلام عمید زنجانی ص ۲۲۷- 228)

اما آیت الله یزدی از باند مافیای قدرتمدار و کذاب می نویسد: «حضرت امام هم در صحبت های بعدی خود به این نکته تصریح کردند که من در اول امر موافق نبودم عنان دولت موقت در اختیار ملیون قرار گیرد صرفا به دلیل اصرار دوستان به این امر رضایت دادم. ظاهرا منظور امام از تعبیر دوستان دست کم اعضای شورای انقلاب است. (خاطرات آیت الله یزدی، ص ۵۰۱)

او در مورد بنی صدر و هاشمی می نویسد: آقای هاشمی چند دفعه این اختلافات را با امام در میان گذاشته بود و امام به ایشان فرموده بود: بروید به فکر آخرت باشید - ایشان (هاشمی) عصبانی شده بود و به امام گفته بود: همه اش که ما نباید به فکر آخرت باشیم يك خورده شما هم فکر آخرتتان باشید. یعنی این که چرا شما اینقدر بنی صدر را تأیید میکنید؟ امام يك چنین توجیهی در حمایت از بنی صدر داشت که کسی که با رأی مردم روی کار آمده و بنا هم رأی مردم است، حالا اگر هم آدم نابابی در آمده باید با تدبیر او را کنار زد. (همان، ص ۲۱۶)

پایان

+++++

برگرفته از نیمروز ۱۶، ش ۷۹۵ (۱۳۸۳-۵-۹) و ش ۷۹۶ (۱۳۸۳-۵-۱۶)

<http://www.nimrooz.com/html/795/138102.htm>

<http://www.nimrooz.com/html/796/138108.htm>